



## پیام احمد نصیر ولی یگانه پسر مرحوم استاد عبدالستار ولی

جون ۲۰۱۶، سویدن



با اظهار سپاس از محترم منیژه جان نادری که در باره شخصیت های علمی و بنیان گذاران تاریخ معارف کشور در دوره امانی و معرفی کارکردهای شان برای ترقی و پیشرفت افغانستان، تلاش میورزد و این آثار را با آرشیف سازی ماندگار میسازد و به دسترس نسل های بعد قرار میدهد.

اینجانب احمد نصیر "ولی" پسر مرحوم عبدالستار "ولی"، خودم دوساله و همشیره ام پنج ساله بودیم که پدر ما فوت کرد. من، خواهرم، مادر و مادرکلانم با مرحومه عمه جانم، شوهرش و شش فرزندان شان در یک حویلی پدری شان، واقع گذر باغنواب کابل زندگی میکردیم. بعد از فوت پدرم سرپرستی تعلیم و تربیه و تمامی مسئولیت هایی که یک فامیل چهارنفری میتوانست داشته باشد، بدوش شوهر عمهء مرحومم حاجی عبدالرازق "ولی" که پسر کاکای پدرم نیز بود با کمال صداقت و امانتداری الی بلوغ و ختم تحصیل ام به عهده گرفته شد که تا اخیر عمر دعا گوی شان هستم البته در آن زمان کاکایم دکتور شکور "ولی" جهت تحصیلات عالی در فرانسه بود که بعد از دوازده سال به افغانستان آمد.

بیشترین گنجینه های علمی استاد معتبر و داشته های از افتخارات دوره امانی شامل تحسیننامه ها و انعام های بود که از وزارت معارف و شخص شاه امان الله خان به پدرم تفویض شده بود که همه بنابر دلایل تشنج و خرابی اوضاع سیاسی افغانستان، جبر تاریخ طوریکه قبلاً در مصاحبه ام توضیح داده ام با آمدن کاکایم دکتور شکور "ولی" از فرانسه در زمان صدارت سردار محمد هاشم خان، تلف شد.



عبدالرزاق ولی با استاد عبدالستار ولی و وابستگان شان



دکتور شکور ولی با همسرش سیمون شکور ولی و فرزندان شان بانوی فرانسوی نژاد سیمون شکور یکی از نقاشان چیره دست که عمری را در افغانستان سپری کردند و همواره زیبایی های طبیعت و یادگارهای تاریخی افغانستان را همراه با پورتريت ها و تابلو های مربوط این سرزمین نقاشی می کردند.



عبدالشکور ولی برادر استاد ستار خان با همسرش سیمون شکور و سایر وابستگان خانواده گی

قرار اظهارات کاکایم مرحوم عبدالشکور "ولی" که در بعضی محافل صحبت میکرد میگفت برادرش مولوی عبدالستار "ولی" به زبان های انگلیسی، اردو، عربی و ترکی تسلط داشت و به لسان فرانسوی و روسی نیز آشنایی پیدا کرده بود و هم به اثر موافقه وزارت معارف وقت، سفیر روسیه در افغانستان را زبان انگلیسی تدریس می کرد. قابل یاد آوریست که بگویم لیسه حبیبیه ابتدا بنام "مدرسه مبارکه حبیبیه" مسمی بود اینکه در کدام سالی بنامی لیسه حبیبیه شناخته شد اهل خیره روشنی خواهند انداخت. چنانچه در عکس مشاهده میشود در عقب طلاب فوتوی امیر حبیب الله خان یکی از شهزاده ها دیده میشود.

پدرم با توجه و دانش آن وقت در طبابت به ویژه طب یونانی مطالعات زیاد و تتبع میکرد. در آن زمان تعدادی از دوکتوران ترکی در کابل کار میکردند. از جمله دکتور رشیدالدین داکتر داخله و دوکتور فوادبیک دکتور چشم با پدرم بسیار صمیمی بودند و بخانه ما رفت و آمد داشتند، مادرکلانم از دو چشم کور شده بود در یکی از اطاق های حویلی خود ما در باغ نواب، دکتور فوادبیک چشم مادرکلانم را عملیات کرد.



از زبان مادرکلانم که برای ما قصه میکرد "میگفت برق در شهر کابل نو جریان پیدا کرده بود و خانه های حویلی ما همه با نور برق روشن شده بود همه از روشنی برق سخن میزدند و من نمیدانستم که برق چه نوع و چگونه است. وقتیکه عملیات کردم برای چند روز چشمانم با تکه بسته بود و پسر مراقب من بود وقتی چشمانم را دکتور باز کرد اولین چیزی را که دیدم ، برق بود" خانه های این دو دکتور در جائیکه امروز سینما بهزاد تعمیر شده موقعیت داشت.

خودم به یاد دارم بعد از فوت پدرم گاهی این دو دکتور بخانه ما می آمدند و از صحت میان جویای احوال میشدند. خواهر مرحومم محرقه شد همین دکتور رشیدالدین ترکی تداوی اش کرد.

روزی پسر اعلیحضرت ظاهرشاه که اکبر نام داشت بکدام مریضی مبتلا شد تحت تداوی یکی از دکتوران ترکی قرار گرفت، بدبختانه تداوی نشد و فوت کرد. بعد تمامی دکتوران ترکی را از خاک افغانستان اخراج کردند.

در مورد کارکرد ها و مطالعات پدرم در رابطه به طب یونانی، ذکر این کتابهای نایاب یونانی را که در آن وقت به دسترسش قرار داشتند، ضروری می پندارم: قرابادین اعظم، قرابادین ویدک، قرابادین قادری، مخزن الحکمت، مخزن الادویه، تشخیص المراض، گنج الاسرار و دهها کتاب طبی دیگری که نامش در ذهنم مانده است.

پدرم لابراتوار و دواخانه در منزل داشت برای هرنوع مریضی از گیاهای مربوط آن بقسم مایع توسط انبیب عرق کشی در بوتل های مخصوص که "یکمنه" یاد میشود نگهداری میکرد.

همیشه در تتبع بود امراض مختلف را تداوی میکرد از جمله تب نوبتی که امروز بنام ملاریا یاد میشود.

مرحومه عمه جانم و شوهرش مرحوم حاجی عبدالرازق ولی هنگام فراغت نیز عملاً در ترکیب ادویه همکاری میکردند. در مورد پسرشان استاد عبدالفتاح "ولی" معلم متقاعد که مدت چهل و پنج سال عمرش را بتدریس شاگردان معارف وقف نموده نسبت، به من معلومات بیشتر دارد.

مغفور عمه جانم نزد پدرم آموزش دیده بود. در آن زمان مکتب برای طبقه اناث در هر محل منطقه وجود نداشت

صرف مکتب مستورات یا نسوان بود. حویلی ما اطاق های زیادی داشت دختران زیادی از همسایه ها از کوچه های دور و نزدیک برای درس خواندن نزد عمه جانم بی بی فغفور سلطان می آمدند، اوقات درسی منظم بود. از طرف صبح و عصر بر علاوه یاد دادن نماز خواندن و قران شریف، کتاب های مروج درسی آنوقت ابتدایه و بعد کریمه، خواجه حافظ، مکتوب نویسی، مراسلات، عناوین القاب مقابلات مکتوب نویسی شامل پروگرام درسی اش بود. بعد از ختم هر کتاب مادر شاگرد با تحفه همراهی شیرینی و نقل بخانه ما می آمدند و خوشحالی میکردند. خواهرم نیز از جمله شاگردانش بود و تا آخر عمرش به ارواح اش ختم های قران شریف نموده است.

یک قصه از مادرکلانم راجع به پدرم:

جشن استقلال افغانستان در پغمان تجلیل میشد اعلیحضرت امان الله خان به «آتشبازی سازان» اعلان کرده بود که در شب نمایش از هر کی زیبا و قشنگتر باشد، برایش انعام داده میشود.

محلی در شهر کهنه امروزی که بنام شوره خانه یاد میشد خالی گاه بزرگی بود. در آن محل مواد منفلقه کارتوس باروت و آتش بازی ساخته میشد. موقعیت این محل واقع گذر درخت شنگ قریب خانه های هنرمندان موسیقی و زیارت چارده معصوم بود. آتشبازی سازان را (دارو سازان) میگفتند یکنفر بنام داد محمد داروساز که بنام دادوی دارو ساز مشهور بود نزد پدرم مولوی عبدالستار "ولی" آمد و موضوع آتشبازی و جایزه را بمیان گذاشت. پدرم در علم کیمیا معلومات زیادی داشت و کتابی بنامی "تشریح علم شیمی" نیز تالیف کرده بود برایش فرمولی تهیه و بدسترسش گذاشت. تعداد زیادی از آتشبازانی که در شب معینه آتشبازی شانرا به نمایش گذاشتند آتشبازی دادمحمد فوق العاده عالی و درجه اول شد. اعلیحضرت امان الله خان یک صندوقچه که در بین اش چند عدد طلا بود بوی انعام داد.

فردای آن دادمحمد بخانه ما آمد و صندوقچه طلا را مقابل پدرم قرار داده علاوه کرد که در حقیقت صاحب جایزه شما هستید، بمن نام و شهرت کفایت میکند.

پدرم قبول نکرد و چندین بار بین شان این سخن تکرار شد بلاخره از جمله یک عدد طلا را گرفت.

قصه از زبان مرحوم کاکایم دکتور عبدالشکور "ولی":

روزی در محفلی خوشی تعداد گرد هم جمع آمده بودند شخص از مریضی که عاید حالش بود، شکایت داشت. پدر حضرت صاحب مجددی که به حضرت صاحب شوربازار مشهور بود، نیز آنجا حضور داشت و به مریض گفت: من برایت تعویذ میدهم انشالله صحت می یابی، یک گوسفند بیار با خون آن برایت تعویذ می نویسم. پدرم بعضی پرسشها از مریض نموده گفت به تغویذ حضرت صاحب صحت نمی یابی باید تداوی شوی من برایت دوا میدهم. سخنان پدرم خوش حضرت صاحب نیامد، قهر شد و با کلمات زشت گفت جوانان امروز تحصیل کرده عقاید شان خراب شده، آیات قران شریف معجزه است. پدرم مرحوم مولوی عبدالستارخان "ولی" که در علوم دین تفسیر کلام پاک و لسان عربی نسبت بحضرت صاحب دانش بالاتر داشت، در موضوعات مربوط به تعویذ شان مباحثات زیادی نمودند و گفت ما شکر مسلمان و به قران شریف و آیات مبارکه نسبت بخودت ایمان بیشتر داریم و خودت در حصه تعویذ نویسی عملی را که انجام میدهی شفا نیست، زیرا خون از لحاظ اسلام حرام است، آن وقت گوشت گوسفند قابل پختن و خوردن است که خون آن کاملاً از وجودش خارج شود شما چطور با یک پدیده حرام آیات قران پاک را می نویسید، در این عمل تان نه تنها اجر نکرده‌اید بلکه مرتکب گناه هم شده اید. جناب حضرت صاحب لاجواب ماند و سکوت کرد.



بخاطر آمد از جمله جوایز جنسی که در ایام متعلمی در مدرسه مبارکه حبیبیه برایش داده شده بود یک عدد ساعت آفتاب گرد یا قطب نما بود که میان یک قطی دایروی قرار داشت و دارای یک صفحه متحرک درجه بندی شده بود که اوقات ساعات قبل از ظهر و بعد از ظهر را با سایه گردش آفتاب نشان میداد؛ طوری که روشنی آفتاب بروی پارچه فلز تعیین شده می تابید و سایه آن بروی جدول درجه بندی شده ساعت، نیم ساعت، ربع ساعت و کمتر را نشان میداد.

ساعت دیگر دیواری و رو میزی در مدرسه مبارکه برایش انعام داده بودند که تا حال موجود و فعال است.

سوم یک عدد بارومتر فلزی، زمانی در سفارت روسیه لسان انگلیسی تدریس می نمود برایش تحفه داده بودند.

این بود خاطرات چند که خودم در حافظه داشتم و بزرگان خانواده برایم قصه نموده بودند، خدمت علاقمندان در قید تحریر عرض شد.

در اخیر باری دیگر از محترمه منیژه جان "نادری" که در گرد آوری و نشر الکترونیکی آثار به جا مانده پدرم زحمات زیادی را متقبل شده اند تشکر نموده موفقیت های بیشتر شان را آرزو میکنم.

احمد نصیر "ولی"

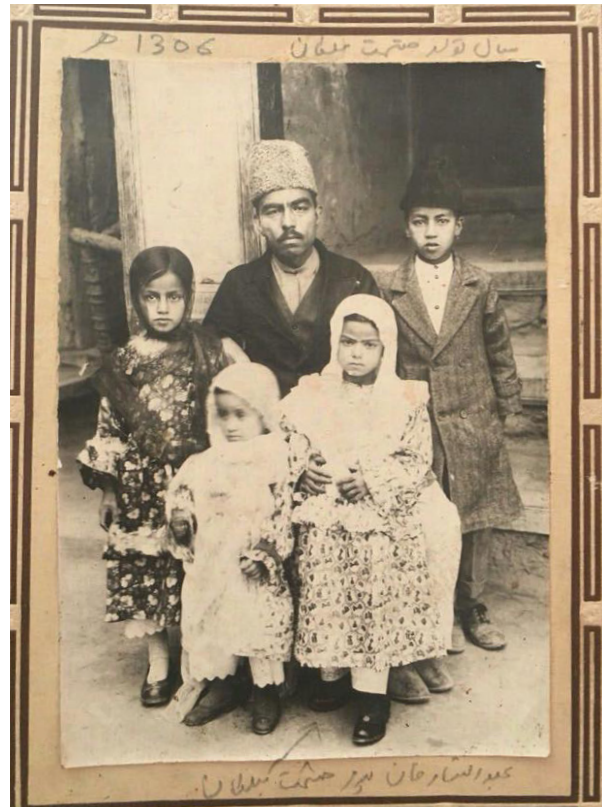
Ahmad Nassir Wali  
Kronoparken, Karlstad,  
SWEDEN



۱۳۳۷ قمری، یوم شنبه هفتم ماه صفر ۱ ظفر مطابق ۲۰ عقرب ۱۲۹۷ شمسی



استاد فتاح ولی پسر عمه و یکی از اخلاصمندان پدرم که شماری از آثار ایشان را اینک به دسترس ما قرار داده است، خواهرم مرحوم بانو حشمت سلطان و اینجان نصیر ولی





در یوم شنبه هفتم ماه صفر المظفر سنه ۱۳۳۷ قمری مطابق بیستم عترب سنه ۱۲۹۷ شمسی عکس طلاب جماعت اعدا د به  
 سوم مدرسه مبارکه حبیبیه بهمه مدیر صاحب مولوی معز الدین خان گرفته شده که در وسط مدیر صاحب پر چوکی نشسته و در  
 عقب آن محمد سعید خان و بطرف راست محمد اکرم خان ، محمد اسلم خان و بطرف چپ آن فضل احمد خان و عبدالستار خان  
 اسفاده هستند.

مولوی صاحب معز الدین خان مدیر مدرسه مبارکه حبیبیه از هند استخدام شده بود  
 ۱۳۳۷ سنه  
 ۱۳۳۷ سنه  
 این عکس پیش از ۱۰۰ یک قرن یک صد سال و چند ماه هجری قمری